



روایت همسر و فرزند سر دار شهید بابانظر ، ۲۲ سال پس از عروج

دردهای بابانظر

مهین رضانی - حاجیه‌خانم‌نظر‌نژادسلام‌واحوال‌پرسی گرم و گبیری‌می‌کند آن قدر که من احساس غریبگی نمی‌کنم. او مبین گفت و گو باید نوه ها را هم آرام کند. می‌گوید: «دخترم شاغل است و فرزندش را پیش من می‌گذارد. من هم با بچه‌ها مشغولم.» خیلی‌زود گفت و گویم را با او شروع می‌کنم و می‌پرسم چه‌طور شد که شما حاج آقا را به همسری قبول کر دید؟ می‌گوید: «من هنوز به دنیا نیامده بودم که همسر شهید نظر نژاد(بابانظر) بودم.» می‌خنددومن هم با او با صدای بلند می‌خندم.

■ **خواستگاری عموجان**

« قضیه از این قرار بود که من و حاج آقا دخترم و پسر عمو هستیم . عمو خدا پیام‌رزم به سفر کر پلار فته بودند که در بازگشت مادر من را به دنیا می‌آوردند و به همین دلیل نمی‌توانند به بازدید عمو بروند.» وقتی عمو را مادر ارامی گیرند و متوجه می‌شوند که دختری (من را) به دنیا آورده‌اند، به ملاقات مادر می‌آیند و من را برای محمد حسن خواستگاری می‌کنند و برای تبرک چند سکه از پول‌هایی‌را که به همراه آورده‌اند زیر بالش من می‌گذارند. «مر ضیه خانم دوباره می‌خندد که مردم به خواستگاری می‌روند و خواسته‌های خرد و کلان عروس خانم را عمل می‌کنند و عمو جان هم این‌طور من را خواستگاری می‌کنند. من الان ۵۰فرزند دارم. یک فرزندم به نام محبتی در ۴۰ روزگی به دلیل آثار شیمیایی بودن که بر او اثر گذاشته بود، فوت کرد.

■ **با ما دوست بود**

از اخلاق و رفتار شهید بابانظر هر چه بگویم کم گفته‌ام . او قبل از این که پدر بچه‌ها باشد، دوست و رفیق آن‌ها بود. از هر فرصتی برای تفریح بچه‌ها استفاده می‌کرد.

او اوایل به مرزهای شرقی می‌رفت ، بعد کر دستان و سپس به جنوب رفت. در طول جنگ هم به مرخصی نمی‌آمد، اگر برای یادگان کار داشت و به مشهد می‌آمد، ما ارامی دیدیم.

■ **اگر مجروح می‌شد...**

اگر مجروح می‌شد سرانگش را می‌گرفتیم و بچه‌ها و عمویم می‌رفتیم و او را به مشهد منتقل می‌کردیم . به من می‌گفت شما دخترها را برای نماز صبح بیدار کن و من پسر ها را ، با

بچه‌ها گفت و گو می‌کرد و به راحتی مسائل را با آن‌ها در میان می‌گذاشت . با من بسیار مهربان بود و بین ما هیچ حرف و بحثی نبود. سال آخر گویا می‌دانست که عمر زیادی نمی‌کند، از من بسیار عذر خواهی می‌کرد که من را ببخش. تو و بچه‌ها را زیاد تنها گذاشتم و کاری برایت نکردم . او هیچ کدام از نوه‌هایش را ندید، خیلی دوست داشت بچه‌هایش را ببیند، این روزها جایش خیلی خالی است.

■ **هر جا گرفتار شدم...**

«هر جاشکلی پیدامی‌کنم از خدا کمک می‌خواهم و از شهید می‌خواهم کمک‌کند، چون ما کسی را نداریم ، الحمدلله کاری نکرد ایم که پشیمان شویم .»

■ **شب‌ها از در ده پشت بام می‌رفت**

فاطمه فرزند بزرگ خانواده است . با او هم‌کلامی می‌شوم تا دخترانه‌های او را برای پایا که بابانظر بود و بابای برو بچه‌های هم رزمنده بود، بشنوم . فاطمه می‌گوید : در طول مدت حیات پدر تنها ۷ ، ۸ سال با هم زندگی کردیم. بیشتر مواقع در دوران جنگ به مشهد می‌آمد، مجروح بود و مدتی برای مداوای جراحت‌ها به آلمان رفته بود. پدرم غیر از جراحات عمیق، در تمام بدن تر کش داشت و ۹۵ در صد جانبازی داشت. یعنی در تمام بدنش آثار جنگ بودن و این که جلوی ما حتی یک قرص بخورد یا ده‌ناله کند. بعد از شهادتش با خواندن دفترچه خاطراتش متوجه شدیم که شب‌ها از شدت درد به پشت بام می‌رفته و درد‌هایش را با خدا در میان می‌گذاشته است. یک چشم او را از شدت عفونت تخلیه کرده بودند و مهره‌های کمرش آسیب جدی دیده بود اما بعد از جنگ هم بدون این که ما بدانیم مسئولتش چیست به پادگان می‌رفت و ماموریت انجام می‌داد.

■ **این‌روال عادی زندگی است**

برایمان این موضوع ج‌افتاده بود که این‌روال عادی زندگی است و به کم دیدن پدر عادت کرده بودیم. اما هیچ وقت نه مادرم و نه ما گله نمی‌کردیم. جای پدرم خیلی خالی بود اما هیچ وقت ابراز نگرانی و دل‌تنگی نمی‌کردیم. چند ماهی از ازدواج من نگذشته بود که پدرم زنگ‌زد از من خدا حافظی کرد، قرار بود با دوستانش به غرب برود. همان روز هم داهره زیادی داشتم.



همر سانه‌ها مسئولیت سنگینی دارند و هم مسئولان .»

■ **و پرواز**

سر دار شهید بابانظر از جمله فرماندهان موثر خراسانی در سال‌های دفاع مقدس است، که در کتاب خواندنی «بابانظر»، زندگی و جهاد او روایت شده است.

بابا نظر در سال ۱۳۷۵ ماموریت یافت تا برای بازدید از مناطق جنگی به ارتفاعات برود.

او در این سفر فرزند کوچک ترش مرتضی را که آن موقع ۱۴ ساله بود با خود همراه کرد. در یکی از بازدیدها وقتی به بالای ارتفاعات رسید، می‌گوید: احساس می‌کنم به خدا نزدیک‌ترم. همسرش - به نقل از فرزندش مرتضی که لحظه به لحظه آن‌روز را به خاطر دارد - می‌گوید: قله را بدون هیچ مشکلی بالا رفت. بالا که رسیدیم، نشستیم. رفتارش برای من خیلی عجیب بود. هر گز او را این‌طور ندیده بودم. چغیه‌اش را روی پیشانی‌اش انداخت و دراز کشید. متوجه شدم که در حال ذکر گفتن است. در حالی که به پایین نگاه می‌کردم، دید گشتم تا به او بگویم که ارتفاع چه قدر زیاد است.

پدرم پیشانی‌اش را بر عرق شده و رنگش تغییر کرده است. سر دار موسوی را صدا زد.م. بلافاصله دویدند. آمبولانس آمد و او را به بیمارستان رساندند اما دیگر خیلی دیر شده بود. بدین ترتیب سر دار محمد حسن نظر نژاد در تاریخ ۱۳۷۵/۵/۷ بر اثر تنگی نفس و ایست قلبی در ارتفاعات اشویه کردستان - که ناشی از موعولیت‌های حاصل جنگ بود- به شهادت رسید.



مادر آقا مهدی دیگر خاطرات فرزندش را به یاد نمی‌آورد...

فوتبالیست شهید

مهین رضانی - مهدی آقا متولد سال ۱۳۴۰ پسر کوچک و پنجمین فرزند خانواده ۱۰ نفره منتجبی است. فوتبالیست بود و قدیمی‌های فوتبال مشهد او را خوب می‌شناسند...

وقتی خبر شهادت مهدی را به خانواده می‌دهند، مادر به راه آهن رفته بود تا رزمندگان اعزامی را بدرقه کند.

خواهر شهید از خاطره آن‌روز می‌گوید: «بعد از ظهر بود، من خواب بودم خواب با آرامشی نداشتم، مضطرب شده بودم و با صدای زنگ در حیاط اضطرابم بیشتر شد، از خواب بیدار شدم. دم در برادر باسدرای سراغ پدرم را می‌گرفت تا خبری را بدهد. اوبه من گفت برادر تان مجروح شده است و من با اصرار به او می‌گفتم برادرم شهید شده است.

اوجوابی نداد و رفت . خانم همسایه (همسر مرحوم آیت ا... طیبی)، که از شهادت مهدی خبردار شده بودند، گل‌گاوزبان دم کرده بودند و در منزل ما منتظر بودند که مادر ما از راه آن بیاید.»

مادر (خانم سیده زهرامرتضی زاده) آمد و با شلوعی منزل خیلی

زود متوجه شهادت مهدی شد، اما هیچ وقت در مراسم فرزندش گریه نمی‌کرد. مادری که سال‌ها همدم همسر بیمارش بوده است و این روزها به تنهایی در دفرای فرزند و همسر ا تحمل می‌کند، او نمی‌تواند از خاطراتش با مهدی بگوید، نمی‌داند چه قدر خواب مهدی را می‌بیند؟ نمی‌داند به یاد می‌آورد روز‌هایی‌را که مهدی با او شوخی می‌کرد و به مادر می‌گفت : «من را در بهشت رضا(ع) دفن کنید. مادر می‌گفت : بهشت رضا(ع) در اوستا و من نمی‌توانم بیایم، تو باید وصیت کنی در حرم دفن شوی.»

و مهدی بر گفته خود اصرار داشت تا عکس العمل مادر را ببیند. اما برای مادر شهادت مهدی چندان ناباورانه هم نبود. او از روزی که مهدی را راهی جبهه کرده بود، منتظر شنیدن خبر شهادت مهدی هم بود.

بعد از باز کردن وصیت نامه شهید، خانواده متوجه شدند که مهدی به حرف دل مادرش رفتار کرده است، او وصیت کرده در حرم دفن شود.

شاید مهدی آقا می‌دانسته که مادر قرار است هر روز بعد از نماز صبح پای پیاده به مزار او بیاید و بر گردد.

■ **یک حادثه**

مادر آن قدر می‌رود و بر می‌گردد که روزی در مسیر رفت و بر گشت با خودرویی تصادف می‌کند . به او شوکی وارد می‌شود کم کم سواالتش را تکرار می‌کرد «غذایش را می‌سوزاند و... تا این که

مادر آن قدر می‌رود

و بر می‌گردد که روزی

در مسیر

رفت و بر گشت

با خودرویی

تصادف

می‌کند...



حضور تولیت آستان قدس رضوی در منزل سر دار شهید بابانظر ماندگار می‌شویم اگر به رنگ شهیدان در آییم

غفور یان - همزمان با بیست و دومین سالگرد عروج سردار شهید محمد حسن نظر نژاد (بابانظر)، آیت ا... رئیسی تولیت آستان قدس رضوی ضمن حضور در منزل این شهید، یاد و خاطره این فرمانده خراسانی دفاع مقدس را گرامی داشت. به گزارش خراسان، آیت ا... رئیسی در این دیدار صمیمی با اعضای خانواده شهید بابانظر گفت و گو و ضمن تمجید از مقام شهید بابانظر گفت: این شهید بزرگوار از شهدای نامدار خراسان و این منطقه است و نسبت با این شهید افتخار بزرگی برای خانواده شهید است که البته فرزندان و نوه‌های این شهید والا



مقام مسئولیت مهمی در تداوم راه ایشان در مسیر انقلاب و ارزش‌ها بر عهده دارند. همسر شهید بابانظر نیز ضمن خرسندی و قدردانی از حضور تولیت آستان قدس رضوی در منزل شهید، موفقیت بیشتر آیت ا... رئیسی و مسئولان در خدمت‌رسانی به مردم را از درگاه احدیت مسئلت کرد. عضو مجلس خراسان در این دیدار خطاب به خانواده شهید بابانظر بر اصل شناخت تکلیف و وظیفه‌شناسی تأکید و بیان کرد: همه ما باید راجع به وظایفی که داریم آگاه باشیم و بر انجام آن اهتمام ورزیم؛ چنان‌چه شهید بابانظر و تمامی شهدای گران قدر جلوه‌هایی ارز شمند از شاخات تکلیف و عمل به آن هستند. آیت ا... رئیسی درباره مقام شهید نیز سخن گفت و شهادت را موهبتی ماندگار دانست که هیچ‌گاه از میان نمی‌رود. وی گفت: شهدا از تبار عاشورا و در امتداد کربلای اباعبد... الحسین(ع) هستند و همچون عاشورا که در طول تاریخ و فراز و فرود‌های آن شفاف تر و متجلی تر گشته است، شهیدان نیز همچون مولایشان اباعبد... جلوه‌ای جاودانه دارند و هر فرد و جامعه‌ای نیز خودش را به رنگ آنان که و چه ا... هستند رنگ آمیزی کند ماندگار خواهد شد. بی‌شک اگر کسی وجه ا... شود، تمام بی‌آبرویان دنیا هم نمی‌توانند آبرویش را ببرند و شهدا این‌گونه بودند. به‌طور قطع این موهبت جاودانگی و عزت، همه از الطاف حضرت حق است که او خود این‌گونه برای شهید خواسته است. تولیت آستان قدس رضوی به جریان بیداری اسلامی اشاره و تأکید کرد: امروز آثار جهاد شهیدان انقلاب و اسلام بر همگان واضح است و بی‌شک بسیاری از حرک‌ت‌های اسلامی در سراسر جهان بر گرفته از مجاهدات خالصانه امثال سر دار شهید بابانظر است که امیدواریم ما نیز بتوانیم راه آنان را به بهترین نحو ممکن ادامه دهیم.



و جوانان دیگر به خاطرش جان خود را نثار کردند و این نگرانی که شرمنده خون شهیدان نباشند. شهیدی که وصیت کرده است خانواده از امکانات بنیاد شهید استفاده نکنند و خانواده به سفارش او عمل می‌کنند و هیچ منتی بر کسی ندارند. دعا می‌کنند که خدا! چنان‌کن سر انجام کار تو خشنود باشی و مار سگزار.

